

رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی ایران؛ ضرورت‌ها و چالش‌ها

سید مسعود موسوی شفائی[□]

استادیار علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه سمنان

(تاریخ دریافت: ۱۷/۲/۲۴ - تاریخ تصویب: ۱۷/۳/۱۱)

چکیده:

در عصر جهانی شدن، توسعه‌گرایی مبتنی بر مولفه‌های نئولیبرالیسم به وجه غالب نظام بین‌الملل تبدیل شده و بنیان مشروعیت نظام‌های سیاسی را با توسعه پیوند زده است. در چنین فضایی شرط توفیق برنامه‌های توسعه ملی منوط به ایجاد تعامل پویا و هم‌افزا میان ضرورت‌ها و نیازهای داخلی برای توسعه از یک سو و الزامات ناشی از روندهای پر قدرت اقتصاد جهانی از دیگر سو است. سیاست خارجی، محل و ابزار ایجاد تعامل مزبور است. فرضیه مقاله حاضر آن است که سیاست خارجی توسعه‌محور قادر است با ایجاد تعامل یاد شده، ضمن یاری رساندن به برنامه‌های توسعه ملی، بنیان نوین مشروعیت سیاسی را که مبتنی بر کارآمدی و تامین رفاه برای شهروندان است تقویت نماید.

واژگان کلیدی:

توسعه، سیاست خارجی، جهانی شدن، فضای جریان‌ها، نئولیبرالیسم، انقلاب اسلامی

مقدمه

گسترش و عالم‌گیری فرایند جهانی شدن، مبتنی بر مولفه‌های نئولیبرالیسم به وجه غالب نظام بین‌الملل تبدیل شده است. مقبولیت فرایند مزبور این اجماع جهانی را پدید آورده که الگوی کلی: توسعه \leftrightarrow ثروت \leftrightarrow قدرت، تعیین‌کننده منزلت بین‌المللی کشورها است.^۱ در چنین شرایطی کشورها برای حفظ مشروعیت و تداوم بقای خود چاره‌ای جز ورود به فرآیند توسعه با رویکردی جهانی ندارند. مسلماً ایران با خصوصیات ژئوپلیتیک خود نمی‌تواند از این تحولات فارغ و منفک باشد. تصویب سند چشم‌انداز، نماد ضرورت توجه و همراهی با تحولات جهانی پیش‌گفته است. چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ به صراحت اهداف کلان ملی کشور را بدین شرح اعلام می‌کند: *ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه، با هویت اسلامی و انقلابی، الهام‌بخش در جهان اسلام و با تعامل سازنده و موثر در روابط بین‌الملل*. ماهیت این اهداف به‌روشنی حاکی از آن است که توسعه ملی کشور نباید و نمی‌تواند در تقابل با جهان به ثمر نشیند؛ بلکه از طریق تعامل سازنده است که منابع و ثبات لازم برای تحقق توسعه‌یافتگی فراهم خواهد شد.

مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به این سوال است که کدام رویکرد در سیاست خارجی به‌صورت توأمان با استراتژی کلان توسعه ملی کشور و نیز روندهای جهانی هماهنگی دارد و می‌تواند زمینه‌های لازم برای توسعه ملی را فراهم کند؟ برای پاسخگویی به سوال فوق، این فرضیه مطرح می‌شود: *از آنجا که توسعه پایدار ملی با رویکرد جهانی و مبتنی بر تعامل سازنده و موثر با جهان به هدف اعلامی نظام تبدیل شده و لازم است در این راستا میان عرصه توسعه ملی و جریان اصلی توسعه‌محور نظام بین‌الملل هماهنگی ایجاد شود، رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی می‌تواند زمینه تحقق این هدف را از طریق بهبود روابط با جهان و فراهم کردن شرایط استفاده از امکانات بین‌المللی ایجاد کند*.

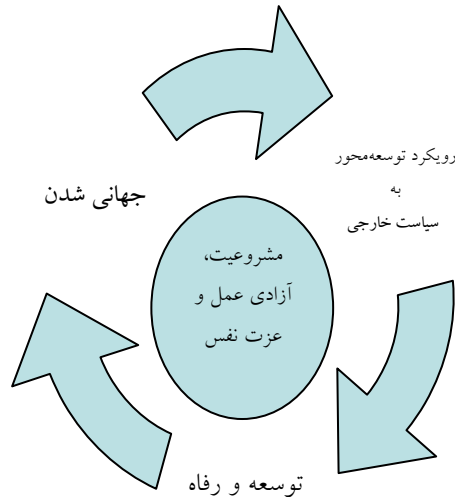
جهت آزمون فرضیه طرح شده، در ابتدا یک چهارچوب نظری برای بررسی رابطه میان سه متغیر توسعه، سیاست خارجی و جهانی شدن ارائه خواهد شد. در ادامه به دو مجموعه از عوامل در دو سطح بین‌المللی و داخلی می‌پردازیم، تا به ترتیب، ضرورت‌ها و چالش‌های رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی ایران تبیین شوند. بخش پایانی مقاله نیز به توضیح نتایج آزمون فرضیه می‌پردازد.

۱- برای درک وجه غالب نظام بین‌الملل باید از سطح تفکرات و فضای عام امنیتی- نظامی حاکم بر خاورمیانه گذر کرد و بصورتی کلان وضعیت عمومی جهان را که مبتنی بر توسعه‌گرایی و رفاه‌طلبی است مد نظر قرار داد.

چهارچوب نظری

چهارچوب نظری مقاله حاضر بر بنیان این مفروض استوار است که در عصر جهانی شدن برای تحقق اهداف کلان ملی، ایجاد تعاملی پویا و هم افزا میان دو سطح داخلی (ملی) و خارجی (بین المللی) ضروری است. سیاست خارجی هر کشور محل وقوع و ابزار ایجاد این تعامل سازنده و هم افزا است. این همان نقطه کانونی است که در آن "توسعه، سیاست خارجی و جهانی شدن" با یکدیگر پیوندی عمیق و ناگسستنی پیدا می کنند. در صورت برقراری تعامل یاد شده و تحقق توسعه و تامین رفاه، زمینه برای آزادی عمل (Autonomy)^۱ و ارتقا عزت نفس (Self-respect) به مثابه دو هدف اساسی سیاست خارجی ایران فراهم خواهد شد.

شکل یک- تعامل توسعه، سیاست خارجی و جهانی شدن



در شرایط کنونی توان حکومت ها برای حرکت در مسیر توسعه، رفاه و پیشرفت مداوم به مبنای مشروعیت و امنیت ملی تبدیل شده است. دکتر سریع القلم در نظریه انسجام درونی به درستی به این موضوع مهم می پردازد که "اساساً توسعه یافتگی تابع حل بحران مشروعیت است. حل بحران مشروعیت در یک کشور- ملت و یا جامعه نیازمند تحول و آموزش فرهنگی برای ساخت انسان های کارآفرینی است که بتوانند بر اساس اصول، هنجارها، قواعد، الزامات و

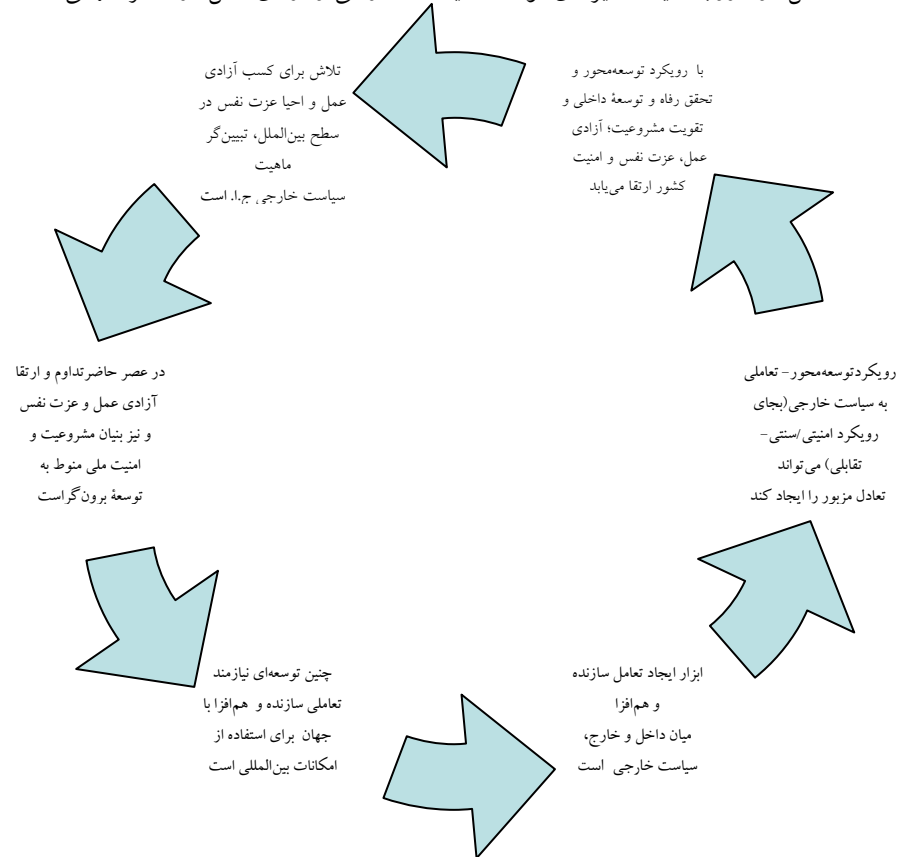
۱- مفهوم آزادی عمل به تعبیر پروفیسور روح الله رضایی به معنای بهینه سازی آزادی کنش در نظام بین المللی است. به این معنا که کشور بتواند در عرصه بین الملل تا حداکثر میزان ممکن (البته به طور نسبی) فارغ از نفوذ و سلطه کشور و قدرت دیگری، اهداف و سیاست های خود را تعقیب نماید. نگاه کنید به: روح الله رضایی، (۱۳۸۰)، چهارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی).

توانمندی‌های مورد نیاز در عصر جهانی شدن در سراسر جهان فعال باشند" (سریع القلم، ۱۳۸۴، ص: ۳۷). این دیدگاه نه تنها توسعه را با بنیان مشروعیت نظام پیوند می‌زند بلکه آن را امری برون‌گرا و جهان‌گرایانه می‌داند که مسلماً در انزوا و خوداتکایی محقق نخواهد شد.

در چنین وضعیتی، مشروعیت و بقا نظام جمهوری اسلامی ایران بیش از پیش با رفاه و توسعه اقتصادی پیوند خورده است. در این راستا دکتر سیف‌زاده به این موضوع اشاره می‌کند که انزواگرایی و دوری گزیدن از امواج قدرتمند فرایند جهانی شدن و یا اتخاذ موضع تقابلی-تهاجمی در برابر آن امری است ناممکن که صرفاً به عقب ماندگی و پذیرش منفعلانه ملزومات جهانی شدن می‌انجامد (سیف زاده، ۱۳۸۴، ص: ۲۴). به تعبیر روزکرائس، جهانی شدن یک واقعیت و یک فرایند جهان کنونی است. وی معتقد به تغییر ماهیت دولت در عصر جهانی شدن است و این دوره را دوره دولت مجازی (Virtual State) می‌خواند (Rosecrance, 1999, Part I). دکتر سیف‌زاده در همین ارتباط به این اتفاق نظر جهانی اشاره می‌کند که دولت‌ها با اصرار بر کار ویژه‌های ماقبل مدرن و مدرن که به ترتیب اعتقاد- مبنا و قلمرو- مبنا بودند، شانس بقای خود در عصر دولت مجازی را از دست خواهند داد (سیف زاده، ۱۳۸۴، ص: ۲۶).

به این ترتیب، جمهوری اسلامی ایران برای حفظ مشروعیت و تداوم بقا، ملزم به گذر از بنیان‌های اعتقاد- مبنا و قلمرو- مبنای دولت و حرکت در مسیر توسعه برون‌گرا است. الزام برای اتخاذ رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناشی از فشارهای دو فرایند متداخل و قدرتمند جهانی شدن و توسعه است که توأمان از دو سطح خارجی (بین‌المللی) و داخلی (ملی) بر کشور وارد می‌شوند. به گونه‌ای که اتخاذ رویکرد توسعه‌محور به سیاست خارجی، دیگر یک انتخاب محسوب نمی‌شود بلکه یک الزام است که با بنیان مشروعیت، امنیت ملی و تداوم حیات نظام سیاسی پیوند خورده است. تصویر زیر استدلال طرح شده را در قالب ساختاری یکپارچه ترسیم کرده است.

شکل دو- روابط میان متغیرهای توسعه، سیاست خارجی و آزادی عمل در عصر جهانی شدن



توسعه‌محوری در سیاست خارجی ایران مبتنی بر ضرورت‌ها و مواجهه با چالش‌هایی است که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

نئولیبرالیسم، فضای جریان‌ها و ضرورت توسعه‌محوری در سیاست خارجی

فرایند جهانی شدن در متجلی‌ترین شکل خود در عرصه اقتصادی نمود یافته است و بر همین مبنا تفکر نئولیبرالیسم در سه دهه اخیر و در چهارچوب جهانی شدن، پارادایمی مبتنی بر رفاه و توسعه برون‌گرا را بر جهان حاکم کرده است. پیدایی و گسترش نئولیبرالیسم به مثابه یک ایدئولوژی با انتشار آثار رابرت ماندل (Robert Mundell) و آرتور فلمینگ (Arthur Fleming) مرتبط بود. در مرحله بعد در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، فردریک هایک (Friedrich Von Hayek) فیلسوف اقتصادی و میلتون فریدمن (Milton Friedman)، شاگرد نزدیک وی، تفکر نئولیبرالیسم را بسط و گسترش دادند. آنها در چارچوب تفکرات مکتب اطریش (Austrian School) استدلال

کردند که حمایت‌گرایی باعث ناکارآمدی اقتصاد می‌شود؛ و بر این اساس کشورها باید ضمن اتخاذ و اجرای سیاست‌های آزادسازی، بازارهای خود را بروی جهان خارج بگشایند و بر ایجاد توان صادراتی بر پایه مزیت نسبی متمرکز شوند. همچنین شرکت‌های دولتی، باید با هدف افزایش سوددهی و کارآمدی، به بخش خصوصی واگذار شده و قوانین دست و پاگیر فعالیت اقتصادی باید از طریق مقررات‌زدایی کاهش یابند. در این تفکر بازارها به منزله ساختارهای اجتماعی خودکار در نظر گرفته می‌شوند که مجازند بدون محدودیت فعالیت کنند. نئولیبرالیسم ادعا می‌کند که محصول این فعالیت بدون محدودیت، آن خواهد بود که بازارها به تمام نیازهای اقتصادی پاسخ گویند، به‌صورت کارآمد تمام منابع اقتصادی را مورد بهره‌برداری قرار دهند و اشتغال کامل ایجاد کنند. از این دیدگاه دلیل اینکه فقر، بی‌کاری، عقب‌ماندگی و بحران‌های اقتصادی دوره‌ای وجود دارد آن است که بازارها به وسیله دولت، اتحادیه‌های کارگری و رویه‌های اجتماعی ریشه‌دار در تاریخ و فرهنگ هر کشور محدود می‌شوند. در حوزه اقتصاد بین‌الملل نیز منطق نئولیبرالیسم مبتنی بر نظریه ارتدوکس تجارت آزاد است که استدلال می‌کند تجارت آزاد رقابتی و مبتنی بر مزیت نسبی به‌صورت خودکار به نفع تمامی ملت‌ها خواهد بود. پل کروگمن، این موضوع را اصل مقدس (Sacred Tenet) نظریه اقتصادی استاندارد می‌داند که مورد قبول و تاکید نئولیبرال‌ها است (Krugman, 1987, P.131). بر این اساس، نئولیبرال‌ها در عرصه بین‌الملل به‌طور کلی سه نقطه نظر اصلی دارند: تجارت آزاد کالاها و خدمات، جریان آزاد سرمایه و نیز آزادی سرمایه‌گذاری (George, March 1999, P.8).

معتقدان نئولیبرالیسم، علی‌رغم انتقادات فراوان که به ماهیت بی‌رحمانه و نابرابرانه این نظریه وجود دارد، ایده‌های مستقر در این تفکر را چنان بسط دادند که گویی نئولیبرالیسم جزئی از شرایط طبیعی و عادی زندگی نوع بشر در جهان کنونی است. تاریخ عملی نئولیبرالیسم در سال ۱۹۷۹، از زمان به‌قدرت رسیدن مارگرت تاچر و انقلاب نئولیبرالی وی در بریتانیا، آغاز شد (Paine <http://home.comcast.net/~lewispaine/neolib.htm>). متعاقب قدرت‌گیری تاچر، پیروزی ریگان در ایالات متحده، موج نئولیبرالیسم را به‌صورت یک سیاست عملی کلان به آمریکا نیز منتقل کرد. ریگان و تاچر نه تنها در سیاست کشورهای خود تغییر جهت اساسی به سوی توصیه‌ها و برنامه‌های نئولیبرال ایجاد کردند، بلکه کنترل آنها بر نهادهای عمده برتن‌وودز باعث تحمیل و گسترش این سیاست‌ها در سراسر جهان شد.

آنچه از آن به‌عنوان فرایند سه‌وجهی نئولیبرالیسم، جهانی شدن و توسعه برون‌گرا یاد کردیم، عملاً در فضایی بنام فضای جریان‌ها (Space of Flows) روی می‌دهد. یک فضای جدید جهانی که اگرچه با مقاومت‌هایی از سوی رقیب خود - فضای مکان‌ها (Space of Places) - روبروست، ولی با قدرتی فزاینده در حال سلطه‌یابی بر سراسر جهان و شکل دادن به الگوهای

جدید تولید و توزیع ثروت و قدرت در نظام بین‌الملل است. بسیاری از روندهای متعارض جهان کنونی ناشی از کشمکش و همزیستی توأمان میان این دو نوع فضای متفاوت در عصر جهانی شدن است. شناخت این دو فضا، می‌تواند یک چهارچوب تحلیلی برای درک تحولات جهانی و شناسایی و بکارگیری ابزارهای مناسب کنش و واکنش بازیگران در چنین شرایطی را فراهم کند.

اصطلاح فضای جریان‌ها برای نخستین بار در سال ۱۹۹۷، توسط مانوئل کاستلز وارد ادبیات جامعه‌اطلاعاتی شد (کاستلز، ۱۳۸۰). فضای جریان‌ها در مقابل فضای مکان‌ها مطرح گردید. فضای مکان‌ها، به معنای ساختارهای مکانی جوامع بشری است که درسرمین‌های تحت حاکمیت دولت-ملت‌های مختلف مستقر هستند. به عبارت دیگر، فضای مکان‌ها با تفکیک، جداسازی و شکل‌گیری مرزها در قالب نظام دولت-ملت و ستفالیایی قابل شناسایی است. در حالی که فضای جریان‌ها با کنش‌های متعامل و پیوندها و وابستگی‌های متقابل پیچیده تعریف می‌شود. تصور این فضا، محصول ادراک جهان در قالب جریان‌های قدرتمند فراملی است که محتوای جهانی شدن نئولیبرالیسم را شکل داده‌اند. در واقع، در سطح کلان، فضای مکان‌ها عمدتاً عرصه سیاست سخت مبتنی بر مولفه‌های سیاسی، نظامی و امنیتی و فضای جریان‌ها اساساً عرصه سیاست نرم مبتنی بر مولفه‌های اقتصاد، رفاه و توسعه است.

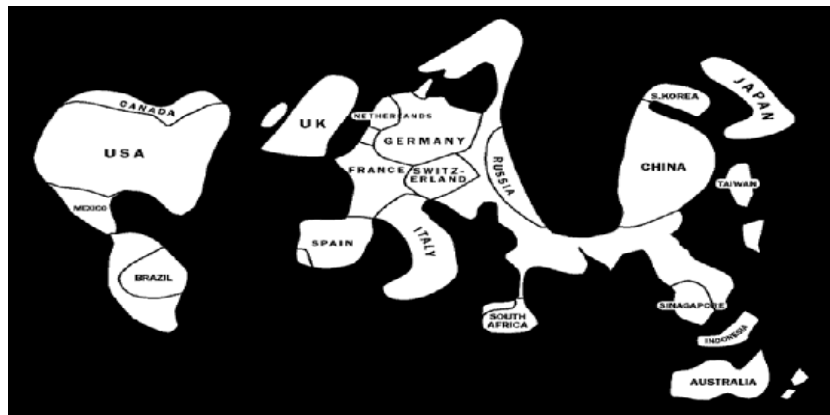
شکل‌گیری فضای جریان‌ها از دهه ۱۹۷۰ و در چهارچوبی نظاممند شروع شد و به همراه جهانی شدن در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ گسترش یافت. به تعبیر تیلور آنچه برای ادراک بهتر چنین جهانی مورد نیاز است، یک چهارچوب پژوهشی برای توصیف و تبیین جهان به‌منزله فضای جریان‌ها است (Taylor, 2000, PP.5-7). فرآیندی که ما به‌عنوان جهانی شدن می‌شناسیم، مجموعه‌ای از جریان‌های فراملی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است که در شبکه‌ای از جهان شهرها (World Cities/Global Cities) با سرعتی فزاینده، توزیع ثروت و قدرت در جهان را هدایت و کنترل می‌کنند. فرایند پیش‌رو، آشکارا، جریان‌ها را جایگزین مرزها خواهد کرد. جهانی شدن اساساً در باره فضای جریان‌ها است. محتوای ساری و جاری در فضای جریان‌ها همان تفکر نئولیبرالیسم، رفاه و توسعه است که اینک به‌واسطه شبکه‌ای شدن جهان توانسته است خود را از قید محدودیت‌های فضای مکان‌ها رها ساخته و در قالب فضای جریان‌ها مرزهای سرزمینی را درنوردد.

فضای جریان‌ها مبتنی بر نوعی پویایی درونی است که هیچ‌گونه مرز و محدودیت سرزمینی را برنمی‌تابد. این نظام انعطاف‌پذیر منوط به شبکه و شدت گسترش یابنده است (کاستلز، ۱۳۸۰، صص: ۲۷-۲۸). پویایی درونی جامعه شبکه‌ای به‌صورت مداوم در حال شکستن و فرا- روی از محدودیت‌های مرزهای سرزمینی است. فرایندی که اصطلاحاً به آن

سرزمین‌زدایی (Deterritorialization) می‌گویند. در این فضا انواع جریان‌های سرمایه، اطلاعات، فن‌آوری، ارتباط متقابل سازمانی، تصاویر و... با سرعتی باور نکردنی و در واقع بدون محدودیت زمانی و مکانی در حال گسترش و تحمیل الزامات جهانی شدن، تفکر نئولیبرالیسم، توسعه و رفاه هستند.

فضای جریان‌ها با تکیه بر شبکه‌هایی از مدارهای الکترونیک به‌مثابه پایه جامعه اطلاعاتی، مکان‌های متفاوت را به هم پیوند داده است. نمود این پیوندها به‌صورت گره‌هایی (Nodes) در شبکه قابل تصور است که معمولاً در جهان شهرها تجلی و بروز می‌یابند (قورچی، پاییز ۱۳۸۵، ص: ۷۱). این گره‌ها یا جهان شهرها شبیه به سیناپس‌های سلسله اعصاب هستند که سرمایه و سایر جریان‌های فراملی در آنها سیال است و کنترل بر شبکه از طریق آنها انجام می‌شود (کاستلز، ۱۳۸۰، ص: ۱۸). پیتر تیلور بر اساس شاخص‌های فضای جریان‌ها، نقشه‌های جدید ژئوپلیتیک از جهان ارائه می‌کند (Taylor, 2004, P.98). بررسی این نقشه‌ها به ما می‌گوید که الگوهای حال و آینده تقسیم ثروت و قدرت جهانی چگونه‌اند و بر چه اساسی صورت می‌گیرند. اگر بر اساس این رویکرد نوین و بر حسب سهم شهرها و مناطق مختلف جهان در فضای جریان‌ها، که در واقع شاخص مناسبی برای نشان دادن میزان حضور و سهم ملت‌ها در فرایند جهانی شدن، توسعه و رفاه است، نقشه جدید جهان را ترسیم نماییم، تصویر کلی زیر بدست می‌آید.

شکل سه- جایگاه مناطق و کشورهای مختلف جهان در فضای جریان‌ها



Source: Peter J. Taylor, (2000) "World Cities and Territorial States under Conditions of Contemporary Globalization" *Political Geography*, No. 19

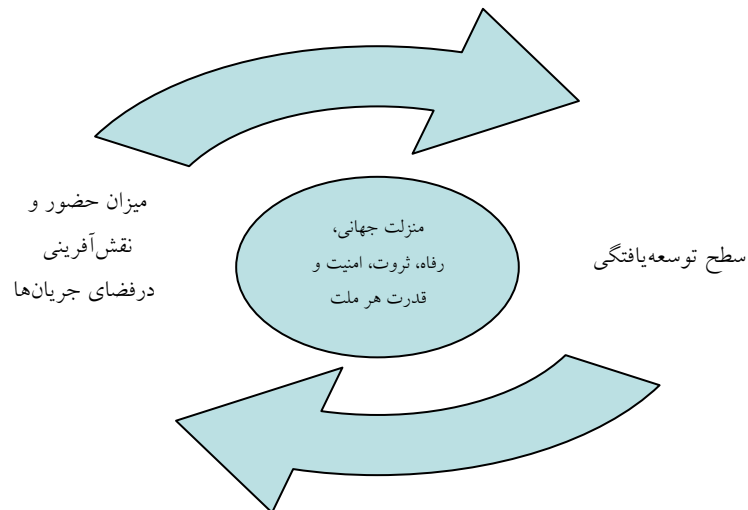
همچنان که در تصویر فوق ملاحظه می‌شود کشورهای پیشرفته صنعتی و فراصنعتی بیشترین سهم را از جهان مبتنی بر فضای جریان‌ها، به خود اختصاص داده‌اند. این در حالی است که آفریقا، خاورمیانه و آمریکای جنوبی (غیر از برزیل) اصولاً سهمی ندارند. کشورهای

سریعاً در حال توسعه شرق آسیا نیز سهم نسبتاً متناسب از فضای جریان‌ها، جهانی شدن و رفاه مبتنی بر آن بدست آورده‌اند. تصاحب سهم برتر توسط آمریکای شمالی، اروپای غربی و شرق آسیا بدان معنا است که آنها بیش از سایر مناطق جهان در حوزه‌های اقتصاد جهانی، دانش و فن‌آوری، ارتباطات و اطلاعات، ابداعات و اختراعات، جریان‌های سرمایه، فعالیت‌های پولی و مالی جهانی، انواع خدمات، بیمه و بانکداری و... ایفای نقش می‌کنند و بالطبع سهمی بیشتر از ثروت و قدرت جهانی را به خود اختصاص داده و از این محل آزادی عمل و عزت نفس بین‌المللی و امنیت بیشتری خواهند داشت.

در کانون فعال‌ترین مناطق جهان در فضای جریان‌ها (آمریکای شمالی، اروپای غربی و شرق آسیا)، جهان شهرهایی قرار دارند که در واقع محل استقرار دفاتر اصلی شرکت‌های فراملیتی هستند. هماهنگی و گسترش فضای جریان‌ها و آنچه بنام جهانی شدن می‌شناسیم در همین نقاط کانونی یا گره‌ها انجام می‌شود. شرکت‌های فراملیتی و دفاتر آنها در جهان شهرها، مرکز نظام سرمایه‌داری تجدید ساختار شده در فضای جریان‌ها و عصر جهانی شدن هستند. در میان این جهان شهرها، پنج شهر نیویورک، لندن، پاریس، توکیو و هنگ کنگ نقش اصلی را ایفا می‌کنند.

از آنجا که جایگاه، رفاه، امنیت و قدرت هر ملتی در سال‌های پیش‌رو منوط به ورود و میزان حضور و مشارکت آن ملت در فضای جریان‌ها است و شرط لازم برای نقش آفرینی در فضای جریان‌ها نیز به میزان و سطح توسعه‌یافتگی هر کشور بستگی دارد، پس گریزی نیست مگر ورود در این رابطه دو سویه؛ رابطه‌ای که در آن، از یک سو توسعه‌یافتگی شرط لازم برای ورود به فضای جریان‌ها با هدف کسب رفاه، ثروت، امنیت و قدرت برای شهروندان و ملت است و از سوی دیگر شرط و لازمه حرکت در مسیر توسعه‌یافتگی، ورود به فضای جریان‌ها است. در تصویر زیر تلاش شده است رابطه دو سویه میان توسعه و فضای جریان‌ها ترسیم شود.

شکل چهار- رابطه توسعه و فضای جریانها



نکته حائز اهمیت در این میان آن است که آنچه حرکت و چرخش این سیکل هم‌افزا را ممکن و تسهیل می‌کند، سیاست خارجی مبتنی بر رویکرد توسعه‌محور است که امکان تعامل سازنده میان دو طرف این رابطه دوسویه را فراهم کرده و از این طریق، تعاملی پویا در حرکت و چرخش سیکل توسعه فضای جریانها ایجاد می‌کند. پیش شرط تحقق سیکل مزبور، تبدیل شدن توسعه برون‌گرا به پارادایم حاکم بر ذهن و عملکرد شهروندان و دولت‌مردان است. البته تحقق این امر در عصر فضای جریانها، خود نیازمند یک انتخاب تاریخی و سرنوشت‌ساز برای رها شدن و بریدن از فضای مکانها و جهان گذشته با تمامی دغدغه‌های سیاسی، امنیتی و نظامی آن و ورود به فضای جریانها و جهان آینده با پذیرش تمامی الزامات و دشواری‌های آن جهت توسعه، رفاه، پیشرفت و محوریت اقتصاد به‌عنوان مبنای نوین مشروعیت و امنیت است.

چالش‌های توسعه‌محوری در سیاست خارجی ایران

سوال اصلی مد نظر این قسمت آن است که آیا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در تعامل با الزامات فضای جریانها و توسعه برون‌گرا، طراحی و اجرا شده است؟ و آیا به نقش کلیدی خود به‌منزله محل و ابزار ایجاد تعامل سازنده و هم‌افزا میان الزامات توان ناشی از محوریت جهانی و ضرورت ملی توسعه برون‌گرا واقف بوده و تا کنون در مسیر تحقق و تثبیت این تعامل حیاتی حرکت کرده است؟

در همین راستا و به منظور درک سیاست خارجی ایران، به نظر می‌رسد باید به مبانی و روح کلی حاکم بر انقلاب اسلامی و اهداف آن مراجعه کرد. استدلال طرح شده در این فصل بر این بنیان استوار است که سیاست خارجی ایران بر اساس ماهیتِ روابط ← هویت ← منافع و ← رفتاری که در قالب ساختارهای ذهنی/معنایی انقلاب اسلامی تعریف شده است، نتوانسته نقش حیاتی خویش به منزلهٔ محل و ابزار ایجاد تعامل سازنده و هم‌افزا، میان ضروریات و الزامات دو سطح ملی و جهانی را به نحو مطلوب و مناسب ایفاء کند. این امر در بخشی ناشی از تحولات عینی جهان خارج بوده است که خود را بر جمهوری اسلامی ایران تحمیل کرده‌اند (نظیر تنش‌های سیاسی پس از انقلاب، جنگ عراق علیه ایران و ...) و در بخشی دیگر منبعث از ساختارهای ذهنی/معنایی و نوع نگرش خاص امنیتی-سیاسی رهبران و بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی به جهان پیرامون.

استدلال مزبور بر پایهٔ نظریهٔ برسازی (Constructivism) استوار شده که معتقد است جهانی که ما برای خود می‌سازیم، شامل روابط اجتماعی است که به شرایط فیزیکی ما معنا می‌بخشد. به تعبیر اُونوف، زندگی در یک جهان به معنای کنش کردن بر آن است، نه صرفاً کنش کردن در آن. در مجموع ما جهانی را که اکنون داریم، در تعامل خود با دیگران بر ساخته‌ایم (Onuf, 2002)؛ در واقع هیچ امر مفروض و از پیش موجودی در روابط بین‌الملل وجود ندارد. هر آنچه در جهان اجتماعی پیرامون خود درک می‌کنیم، برساخته‌ای اجتماعی (Social Construct)، حاصل روابط تعاملی و بین‌الذهانی است که در پیدایی آن، هم ساختارهای مادی و هم ساختارهای ذهنی/معنایی ایفای نقش می‌کنند. بر این اساس، موضوعات و مفاهیم بنیادین نظیر آناشسی، دولت-ملت، منافع ملی و ... که توسط جریان اصلی روابط بین‌الملل به صورتی شیء‌گونه (Reified) و مفروض، به منزلهٔ اموری پیشینی در نظر گرفته شده‌اند، در نگرش برسازی مورد نقد قرار گرفته و مسئله‌دار (Problematize) می‌گردند و سپس به عنوان برساخته‌های اجتماعی پسینی، مجدداً درک و تبیین می‌شوند.

اصل بنیادین نظریهٔ اجتماعی برسازی بر این استدلال استوار است که افراد بر اساس معنای‌ای که اشیاء و چیزها برایشان دارند نسبت به آنها عمل می‌کنند. طبق این استدلال دولت‌ها نیز با توجه به این ساختارهای معنایی، به گونه‌ای متفاوت در برابر دشمنان و دوستان، کنش و واکنش نشان می‌دهند. توزیع توانایی‌ها و قدرت همواره بر محاسبات دولت‌ها در سیاست خارجی‌شان اثر گذار است، اما این امر خود به درک بین‌الذهانی مبتنی بر روابط میان آنها بستگی دارد که تصورات‌شان از خود و دیگری را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، معانی جمعی، تعاملی و بین‌الذهانی، ساختارهایی را پدید می‌آورند که کنش و واکنش‌های دولت‌ها در سیاست خارجی را ساماندهی می‌کنند. بازیگران با مشارکت در این معانی جمعی،

هویت‌های‌شان را کسب می‌نمایند. این هویت‌ها که ذاتاً برساخته‌هایی مبتنی بر تعاملات و روابط هستند، درک بازیگر از منافع (ملی) را شکل می‌دهند. در فرایند برساخته شدن هویت، ساختارهای ذهنی/معنایی، نقش تکوینی دارند و ساختارهای مادی/عینی نقش مقوم و موید ساختارهای معنایی را ایفا می‌کنند (Wendt, 1999). اما نهایتاً این نظام هنجاری و معنایی است که از ساختارهای مادی، معانی متفاوت را به ذهن کنش‌گر انسانی متبادر می‌کند و بازیگران منافع‌شان را طی فرایند شکل‌یابی و برساخته شدن هویت‌شان که خود مبتنی بر نوع روابط و تعاملات با دیگر بازیگران است، تعریف می‌کنند.

این نگرش با دیدگاه‌های حاکم بر جریان اصلی روابط بین‌الملل کاملاً تفاوت دارد. در واقع همان گونه که ونت تبیین می‌کند، بر اساس دیدگاه جریان اصلی مطالعات روابط بین‌الملل، هویت‌ها و منافع کارگزاران (Agents) به صورت اموری خارجی، از پیش موجود و صرفاً عینی در نظر گرفته می‌شوند (Wendt, 1995, PP.129-130). مطالعات جریان اصلی با گذر سطحی و عینی‌گرایانه از موضوع هویت‌ها و منافع، صرفاً بر رفتار سیاست خارجی دولت‌ها و کنش‌ها و واکنش‌های آنها متمرکز می‌شود؛ این چهارچوبی است که چندان برای درک سیاست خارجی ارزش محور و ایدئولوژیک ایران مناسب نیست؛ و بالعکس به نظر می‌رسد در این راستا توجه و استفاده از نظریهٔ برسازی می‌تواند راهگشا باشد.

بر اساس این استدلال، هویت و منافع جمهوری اسلامی اموری مفروض و از پیش موجود محسوب نمی‌شوند. ماهیت این منافع و رفتارها اساساً ناشی از نوع هویتی است که جمهوری اسلامی برای خود و دیگران در روابط خویش با جهان خارج برساخته است. فرایند تحولات جهان اجتماعی که انقلاب اسلامی در فضای آن کنش و واکنش کرده است شامل مبارزات منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی، درگیری‌های سیاسی پس از آن، تنش‌های سیاسی با غرب، تحریم اقتصادی، جنگ تحمیلی هشت سالهٔ عراق علیه ایران و ... بوده است که در مجموع نوعی محتوای سیاسی، نظامی، امنیتی مبتنی بر رویارویی را در روابط با جهان (غرب) حاکم نموده است. از سوی دیگر، ساختارهای ذهنی/معنایی حاکم بر تفکر رهبران انقلاب اسلامی نیز از ماهیتی امنیتی - تقابلی با غرب برخوردار بوده است. این ساختارهای ذهنی تقابلی در بخشی، از سلطهٔ عمومی غرب بر سرنوشت کشورهای جهان سوم ناشی شده است؛ و در بخشی دیگر برگرفته از آن دسته تفکرات اسلامی است که منبع و مبنای مشکلات مسلمانان و کشورهای اسلامی را ناشی از سلطهٔ مادی و معنوی غرب و حاکمیت تفکرات غربی بر شوون زندگی مسلمانان می‌داند. بر این اساس، نفی و طرد غرب و نظام بین‌الملل تحت سلطهٔ آن، از طریق بازسازی تصویر و تصور رویاروی دائمی و آشتی‌ناپذیر حق و باطل و در قالب غرب ستیزی/استکبارستیزی مستمر در بطن انقلاب اسلامی و رفتار خارجی آن قرار گرفته است.

حاکمیت این ساختارهای معنایی و مادی بر روابط جمهوری اسلامی با جهان (غرب)، ماهیتی تقابلی - امنیتی به این روابط بخشیده و در نتیجه جمهوری اسلامی هویت خود را در تضاد با غرب تعریف کرده است. بر این اساس، منافع (ملی) برگرفته از چنین روابط و هویتی نیز بالطبع خصلتی معارضة‌جویانه داشته و مبتنی بر بازی حاصل جمع صفر بوده است. و در نهایت، رفتار خارجی جمهوری اسلامی نیز طبیعتاً مبتنی بر همین روابط - هویت - منافع، در قالب تضاد با غرب و مبتنی بر نگرش کسب و حفظ قدرت در شکل امنیتی - نظامی آن تجلی پیدا کرده که در ناهماهنگی با الزامات توسعه و فضای جریان‌ها است؛ به نحوی که توسعه اقتصادی، ارتقاء قدرت ملی و افزایش آزادی عمل و عزت نفس بین‌المللی و امنیت ملی از طریق کسب قدرت اقتصادی و در رابطه‌ای تعاملی با جهان (غرب)، مورد توجه قرار نگرفته است.

رجعت به بنیان‌های فکری اسلامی نیز این ساختارهای ذهنی تقابلی با جهان (غرب) را تقویت کرد. در واقع انقلاب اسلامی، جنبشی رجعت‌گرایانه برای بازگشت به بنیان‌های اسلامی بود. مفروض این اندیشه آن بود که اسلام، دینی کامل است که تمامی ملزومات و ابزارهای معنوی و مادی لازم برای یک زندگی سعادت‌مندانه دنیوی و اخروی جهت تمامی اعصار را در اختیار بشر قرار می‌دهد. بر اساس این اندیشه، آنچه باعث مشکل و فلاکت مسلمانان شده است، نفوذ و حضور بیگانه/غرب در ممالک اسلامی، استثمار و استعمار مسلمانان توسط قدرت‌های غربی و مهم‌تر از آن تسلط اندیشه‌ها و افکار غربی بر حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مسلمانان است. پس در چهارچوب این اندیشه، راه‌حل نجات مسلمانان، رهایی از سلطه مادی و معنوی/فکری غرب است. بر اساس این تفکر در صورتی که نفوذ غرب و غرب‌زدگی خاتمه یابد، مشکلات مسلمانان با اتکا به اسلام و راه‌حل‌های آن برای رستگاری بشر، مرتفع خواهد شد.

به این ترتیب، انقلاب اسلامی حرکتی اساساً ضدبیگانه‌ علیه سلطه و نفوذ غرب در تمامی انواع و اشکال آن با توسل به بنیان‌های فکری اسلام بود. بر این مبنا در انقلاب اسلامی، قطع نفوذ و وابستگی خارجی، سرنگونی پادشاهی که غربی و وابسته به غرب قلمداد می‌شد، مخالفت با برنامه‌های نوسازی غرب‌گرایانه وی، مواجهه با تفکرات غربی (لیبرالیسم، سوسیالیسم/کمونیسم و حتی در مواردی ناسیونالیسم) به شعار اصلی انقلاب تبدیل شد. اگرچه در جریان انقلاب برخی از این اندیشه‌ها به صورت موقت و در قالبی تاکتیکی، توسط جریان اصلی انقلاب تحمل شدند، اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌وضوح آشتی‌ناپذیری جریان اصلی انقلاب با این تفکرات آشکار گردید و در نهایت با هدف احیاء استقلال، آنچه داخلی و اسلامی بود تقدیس گردید و آنچه خارجی/بیگانه/غربی بود نفی شد.

از منظری دیگر و در چهارچوب بررسی گفتمانی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، از آنجا که انقلاب اسلامی در صدد ریشه‌کن کردن گفتمان دوران پهلوی و رهایی از بنیادهای مادی و معنوی آن بوده است لذا تلاش کرده گفتمانی در تقابل و برضد گفتمان سیاست خارجی دوران پهلوی را جایگزین آن نماید. بر این اساس، اصول و شاخص‌های حاکم بر گفتمان سیاست خارجی دوران پهلوی با تمامی ابعاد و الزامات آن نفی و طرد شدند. اگر همانگونه که دکتر تاجیک تبیین می‌کند گفتمان سیاست خارجی دوران پهلوی را مبتنی بر سه رکن ملی‌گرایی (با تکیه بر داشته‌های فرهنگی - تمدنی ایران باستان)، شبه مدرنیسم و سکولاریسم بدانیم، هر سه رکن مزبور با پیروزی انقلاب اسلامی از عرصه سیاست داخلی و خارجی جمهوری اسلامی ایران نفی و طرد شدند. علت این طرد کردن در بخشی ناشی از این واقعیت بود که در چهارچوب گفتمان سیاست خارجی دوران پهلوی، اسلام به‌عنوان دگر/ایدئولوژیک دوران پهلوی تعریف شد (تاجیک، ۱۳۸۳، ص: ۳۴) و همزمان نوعی تطابق کامل با نظام بین‌المللی حاصل گردید که مبتنی بر رابطه وابستگی بود. این رابطه به‌شدت هدف انتقاد اسلام‌گرایان و بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی قرار داشت. در واقع، حدوث انقلاب اسلامی به تعبیر رهبران آن، برای خاتمه دادن به این تطابق و هم‌پیوندی با غرب بود. در این چهارچوب ساختار ذهنی/معنایی حاکم بر تفکر بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی اساساً مظاهر غرب و نوسازی در ایران را به‌مثابه دگر هویتی خود تعریف کرد.

بررسی تفکرات رهبران انقلاب اسلامی، تصویری روشن از طرح کلی آنها برای جهت‌گیری‌ها و اهداف اصلی سیاست خارجی فراهم می‌آورد. متن سخنرانی‌های بنیانگذار انقلاب اسلامی و نیز مراجعه به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، شواهدی محکم برای تایید ادعای فوق فراهم می‌کند. بنیانگذار انقلاب در تاریخ ۵۷/۸/۱۱ در سخنرانی در باب تمدن بزرگ شاه و اصلاحات ارضی می‌گوید:

"ما استقلال می‌خواهیم، می‌خواهیم خودمان مملکت خودمان را اداره کنیم، نمی‌خواهیم تحت نظر دیگران باشد؛ مملکت مال ماست، خوب است مال ما، بد است مال ما، ما نمی‌خواهیم دیگران در مملکت ما دخالت کنند" (روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، ص: ۲۰).

به تدریج آنچه در ابتدا در قالب کلی اداره مستقل مملکت، خارج از نفوذ دیگران مطرح شده بود، به صورت مشخص‌تر، به شکل اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی درآمد. در همین راستا در اصل یکصد و پنجاه و دوم قانون اساسی، درباره سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران آمده است:

"سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی، و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحراب استوار است" (قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۲، ص ۷۲).

دیدگاه‌های مزبور پس از تشکیل جمهوری اسلامی نهادینه شدند. برای نمونه بنیانگذار انقلاب در سخنرانی ۱۳۶۰/۸/۶ خود در جمع اعضای جنبش امل اینگونه اظهار کردند:

"ما با هیچ کدام از ابرقدرت‌ها و قدرت‌ها سرسازش نداریم، نه تحت سلطه آمریکا می‌رویم و نه زیر بار شوروی. ما مسلمانیم و می‌خواهیم زندگی کنیم. ما می‌خواهیم زندگی فقیرانه داشته باشیم، ولی آزاد و مستقل باشیم. ما این پیشرفت و تمدنی که دستمان پیش اجانب دراز باشد را نمی‌خواهیم"..... (روابط بین‌الملل و سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، ص: ۳۳).

سخنان رهبر فقید انقلاب اسلامی و متن قانون اساسی در باب استقلال و آزادی در واقع به مفهوم آزادی عمل (در معنای بهینه‌سازی آزادی کنش) در عرصه بین‌الملل با اتکا به خود و فارغ از سلطه بیگانه و قواعد حاکم بر نظام بین‌الملل است. بالطبع چنین ساختارهای ذهنی/معنایی نمی‌توانسته‌اند منجر به روابط تعاملی و مسالمت‌آمیز با جهان خارج/غرب شوند. به این ترتیب نه تنها نفوذ و سلطه مستقیم غرب توسط بنیان‌گذاران انقلاب اسلامی به مبارزه طلبیده شد، بلکه نظریه‌ها و گرایش‌های فکری غرب نیز طرد و نفی گردید و در این مسیر حتی (در دوره‌ای) ملی‌گرایی و به تبع آن تفکر دولت-ملت نیز در چهارچوب انقلاب اسلامی به چالش کشیده شد. این امر خود ناشی از حاکمیت دیدگاه اسلامی بود که ضرورت رجعت به اندیشه‌های اسلامی در حکمرانی را مورد تاکید قرار می‌داد. در مجموع این دیدگاه‌ها ضمن نقد جداسازی انسان‌ها در قالب دولت-ملت‌های سرزمینی، مبنای مرزبندی میان مردمان را ایمان اسلامی قرار داده است. علامه طباطبایی در خصوص حکومت اسلامی و مرزهای آن در جهان امروز به این مطلب اشاره می‌کنند که:

"مرز حکومت اسلامی، مرز عقیده و ایمان است، نه مرزهای جغرافیایی و سیاسی... هر دسته‌ای از انسان‌ها....قطعه‌ای از قطعات زمین را به خود اختصاص داده و نام آن سرزمین را وطن گذارده‌اند.....اسلام این قبیل انشعابات و پراکندگی‌ها را در جامعه بشری الغاء نموده و بنای ملت را بر عقیده و ایمان قرار داده است، نه بر چیزهای دیگری از قبیل نژاد، وطن و نظایر آن....." (علامه طباطبایی، بی‌تا، صص: ۱۵۷-۱۵۸)

این تفکر کانونی اسلامی مبنی بر، اساس قرار دادن عقیده و ایمان به‌عنوان مرز میان انسان‌ها که به‌وضوح در آراء، عقاید و ساختارهای ذهنی/معنایی حاکم بر روح انقلاب اسلامی

نیز دیده می‌شود با ملی‌گرایی که یکی از محورهای انسجام دولت-ملت مدرن است در تضاد و تقابل قرار دارد. در چهارچوب اندیشه اسلامی، این تفکیک، یک مرزبندی جهانی خنثی نیست که در آن "حق و باطل" یا "کفر و ایمان" در دو حیطه جغرافیایی مجزا در عین اختلاف، به همزیستی مسالمت آمیز خود ادامه دهند؛ این مرزبندی در بطن خویش رسالتی فراملی را برای حکومت اسلامی متصور است، مبنی بر اینکه نه تنها باید از کیان اسلامی دفاع نماید بلکه موظف است این گستره ایمانی را که دارالاسلام نام دارد با تمام قوا در سراسر جهان به طرق مختلف بسط دهد. قائل شدن چنین رسالتی برای حکومت اسلامی، بالطبع تقابل با جهان (غرب) را در پی داشته است. تصور نظام بین الملل به عنوان عرصه مبارزه آشتی‌ناپذیر میان حق و باطل/کفر و ایمان و نیز رسالت فراملی حکومت اسلامی برای ورود به این مبارزه، در پیام مورخ ۱۳۶۰/۶/۱۵ رهبر فقید انقلاب به مناسبت شهادت حجت الاسلام قدوسی و سرهنگ وحید دستگردی، رسالت جمهوری اسلامی ایران در قبال مسلمانان را روشن‌تر بیان می‌کند:

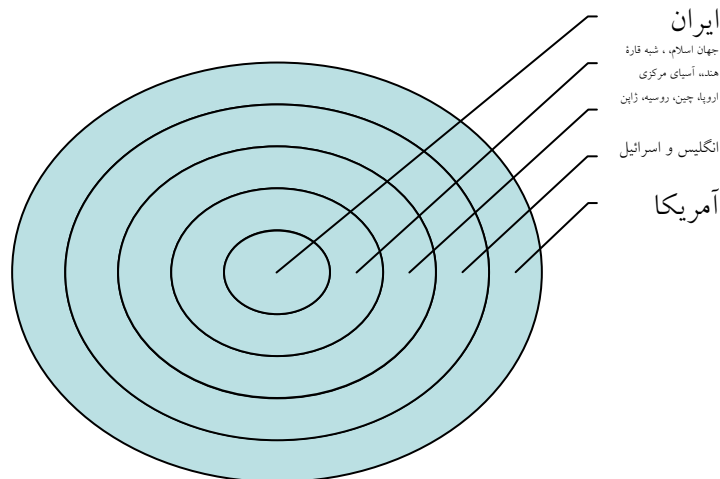
"ای مسلمانان جهان و مستضعفان تحت سلطه ستمگران، بپاخیزید و دست اتحاد به هم دهید و از اسلام و مقدرات خود دفاع کنید و از هیاهوی قدرتمندان نهراسید که این قرن به خواست خداوند قادر، قرن غلبه مستضعفان بر مستکبران و حق بر باطل است. جهان باید بداند که ایران راه خدا را پیدا کرده است و تا قطع منافع آمریکای جهان‌خوار، این دشمن کینه‌توز مستضعفین جهان، با آن مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر دارد..... ما مبارزه سخت و بی‌امان خود را علیه آمریکا شروع کرده‌ایم..... ما از برادران اسلامی خود.... می‌خواهیم که با جمهوری اسلامی ایران هم صدا و هم جهت شده و با یاری خداوند متعال شر جنایتکاران را دفع و بساط چپاول‌گری را از کشورهای اسلامی و بلاد مستضعفین برچینند."....(سیاست خارجی و روابط بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی (س)، ۱۳۸۱، صص: ۴۰-۴۱).

این ساختار ذهنی/معنایی، روابط و هویتی مبتنی بر رویارویی آشتی‌ناپذیر با غرب را بر ساخته و آن را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران متجلی کرده است. حاکمیت این ساختار ذهنی/معنایی تقابلی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در قالب مفهوم استکبار جهانی و لزوم مبارزه مستمر با آن متجلی است. دیدگاه مبتنی بر مفهوم استکبار جهانی و مبارزه با آن، با مرزبندی جهانی حق و باطل/کفر و ایمان همخوانی دارد. جواد منصوری در باب استکبار جهانی به این موضوع اشاره می‌کند که نظام سیاسی که در حال حاضر بر جهان مستولی است واجد ویژگی‌ها و خصوصیات کفر است (منصوری، ۱۳۷۸، ص: ۲۲). بر اساس اندیشه اسلامی، کفر به معنای پوشاندن و انکار حق است و در این چهارچوب مبارزه با استکبار و کفر جهانی جنبه‌ای از رویارویی مستمر حق و باطل در جهان محسوب می‌شود. از این دیدگاه

در واقع نظام بین‌الملل، نظامی است کفرآلود که نمی‌توان و نباید به اصول و قواعد مترتب بر آن تن داد. در این نظام کفرآلود برخی کفار وجود دارند که از باب قدرت، بر سایر کفار برتری دارند. منظور از استکبار همین کفار هستند. در واقع استکبار شامل سران کفر است (منصوری، ۱۳۷۴، ص: ۳۰)؛ که در کانون یا مرکز دارالکفر قرار دارند و آن را کنترل می‌کنند. در چهارچوب این تفکر مبارزه آشتی‌ناپذیر با استکبار جهانی و نظام بین‌الملل تحت کنترل آن از رسالت‌های مهم حکومت اسلامی و سیاست خارجی آن محسوب می‌شود.

بر اساس این تفکر، فرایند جهانی شدن نیز چیزی نیست جز پروژه‌ای برای حاکم کردن الزامات، خصوصیات، هنجارها و قواعد مادی‌گرایانه استکباری بر سراسر جهان. رامین خانبگی، این دیدگاه را چنین مطرح می‌کند که باطن جهانی شدن شامل حاکمیت رویکرد "این جهانی" بر کل جهان است؛ بر این اساس، قرار است همه ملت‌ها در ابتدا "این جهانی" و سپس جهانی شوند. وی معتقد است آنچه جهانی شدن به ارمغان می‌آورد، جهانی‌اندیشیدن نیست، بلکه در ابتدا "این جهانی" فکر کردن است تا در مسیر فرایند جهانی شدن در بازی شطرنج‌گونه و پیچیده که از ۴۰۰ سال پیش آغاز شده است، غرب و شیوه زندگی مادی‌گرایانه آن، جهان را فتح کند (خانبگی، ۱۳۸۱، ص: ۴). بر این اساس، جهانی شدن چیزی نیست جز حوالست دادن انسان به این جهان، اصالت دنیا و دنیاپرستی. در چهارچوب این تصور از آنجا که اصل جهانی شدن مبتنی بر یک رویکرد سکولاریستی و مادی است، بنابراین بلافاصله می‌توان نتیجه گرفت که پادزهر آن هم، "این جهانی" نبودن و مواجهه با جهان استکباری است.

تفکر مزبور و معتقدان آن بر این باور هستند که هر نوع رویکردی (از جمله توسعه برون‌گرای بازار محور) که در آن به نحوی از انحاء اقبال به این دنیا به صورت مستقل و فی‌نفسه، حائز ارزش و اهمیت باشد، ما را در بازی دنیاپرستانه‌ای که قواعد آن را اهل دنیا و صاحبان آن و به‌خصوص غرب و استکبار جهانی تعریف می‌کنند، گرفتار می‌نماید. دکتر منوچهر محمدی چنین نظامی را به صورت دوایر متحدی مرکزی ترسیم می‌کند که در مرکز آن جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان کانون حق و ایمان قرار گرفته و در بیرونی‌ترین لایه آن نیز آمریکا به مثابه استکبار جهانی و سردمدار باطل قرار دارد. وی شکل و ساختار نظام بین‌الملل را در نهایت حاصل مواجهه این دو قدرت ناهمگون حق/ایران با باطل/آمریکا می‌داند (محمدی، ۱۳۸۲، ص: ۲۶). دکتر محمدی دیدگاه مزبور را در قالب شکل زیر تصویر کرده است:



منبع: دکتر منوچهر محمدی (۱۳۸۲)، استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر؛ آمریکا رویاروی اسلام، تهران: سروش با همکاری بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی، ص: ۲۶.

بالطبع در چهارچوب چنین هویتی، رویارویی آشتی‌ناپذیر با غرب، عین منافع (ملی) تصور شده است. بر اساس این اصل می‌توان اهدافی را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران متصور شد که عموماً با توجه به ماهیت ساختارهای ذهنی/معنایی یاد شده در راستای توسعه اقتصادی برون‌گرا و تعاملی با جهان قرار ندارند بلکه بیشتر در چهارچوب رسالت‌های فراملی دولت اسلامی قابل تعریف اند. بنیانگذار انقلاب در این باره می‌گوید:

"ما این واقعیت و حقیقت را در سیاست خارجی و بین‌الملل اسلامی مان بارها اعلام نموده‌ایم که در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان بوده و هستیم ما در صدد خشکانیدن ریشه‌های فاسد صهیونیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم هستیم. ما تصمیم گرفته‌ایم، به لطف و عنایت خداوند بزرگ نظام اسلام رسول الله (ص) را در جهان استکبار ترویج نماییم..... من به صراحت اعلام می‌کنم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند" (سیاست خارجی و روابط بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی (س)، ص: ۵۷).

در واقع بر اساس این اصول به نظر می‌رسد، رسالت اصلی دولت اسلامی بر مبنای مرزهای ایمانی، در قالب حمایت از گسترش نهضت جهانی اسلام و پشتیبانی از مستضعفین جهان بوده و هدف فرعی آن رشد و توسعه ملی تعریف شده است (حقیقت، ۱۳۷۶، ص: ۶۴). در این شرایط برای تحقق اهداف سند چشم‌انداز جهت‌گیری‌های کنونی سیاست خارجی کشور که در این

قسمت مبانی و ریشه‌های رفتار تقابلی آن تبیین گردید، نیازمند تغییرات بنیادی در جهت حاکمیت رویکرد اقتصادی و توسعه محور تعاملی بر تمامی ابعاد و سطوح سیاست‌گذاری و اجرا است تا در هماهنگی و تطابق با اهداف توسعه‌ای سند چشم انداز بیست ساله قرار گیرد.

نتیجه

رویکرد توسعه محور به سیاست خارجی، جزئی از مجموعه برنامه‌های ملی است که در هماهنگی کامل با سایر برنامه‌های کلان نظام سیاسی برای توسعه ملی، معنا می‌یابد. به عبارت دیگر اتخاذ و اجرای سیاست خارجی توسعه‌محور، محصول اجماع تمامی ارکان نظام سیاسی مبنی بر اولویت یافتن توسعه ملی و تامین رفاه شهروندان بر سایر اهداف و اولویت‌های مجموعه نظام سیاسی است. این امر از یک سو منوط به درک تحولات عمیق و پرشتاب جهانی در قالب عالم‌گیر شدن توسعه برون‌گرای مبتنی بر اصول بازار و الزامات، ملحقیات، فرصت‌ها و چالش‌های ناشی از آن است؛ الزامات و فرایندهای پر قدرتی که توسعه و تامین رفاه شهروندان را به بنیان اصلی و اولیة ایجاد و تداوم مشروعیت و امنیت نظام‌های سیاسی تبدیل کرده است. از سوی دیگر این مهم نیازمند درک و سپس تلاش برای تغییر ساختارهای معنایی/ذهنی حاکم بر جمهوری اسلامی و نخبگان آن است که یک سیاست خارجی غیر توسعه‌ای مواجهه‌آمیز با جهان (غرب) را ایجاد کرده اند.

علی‌رغم این که تغییر جهتی توسعه‌گرایانه و تعاملی در ساختارهای ذهنی حاکم بر بخشی از سیاست‌گذاران کلیدی نظام ملاحظه می‌شود، عدم هماهنگی و اهتمام برخی از ارکان و نهادهای اجرایی برای حرکت در مسیر تحقق اهداف چشم انداز، به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی بیان‌گر این امر است که تحول در ساختارهای معنایی حاکم بر نظام به‌صورت فراگیر محقق نشده است و بخش‌های قدرتمندی از نظام همچنان سیاست‌گذاری‌های خود را در مسیر غیرتعاملی و غیر توسعه‌ای پیش برده و منافع نظام را در قالب جدایی، تبری‌جویی، طرد، نفی و رویارویی با جهان غرب تداعی می‌کنند و چنین رویکردهایی را ضامن عزت و منزلت کشور می‌دانند. این عدم هماهنگی با اهداف توسعه‌ای سند چشم انداز بیش از هر جا در سیاست خارجی غیر توسعه‌گرای کنونی کشور مشاهده می‌شود. این در حالی است در عصر جهانی شدن، توسعه که اینک به بنیان اصلی و اولیة مشروعیت و امنیت ملی و مبنای آزادی عمل و عزت نفس کشورها در جهان تبدیل شده، فرایندی است مبتنی بر *تعامل سازنده و هم‌افزا* با نظام بین‌الملل، که در صدد است با استفاده از امکانات بین‌المللی و رفع موانع و تهدیدها و همچنین ایجاد ثبات و آرامش لازم برای فعالیت اقتصادی، به‌صورتی پایدار، حداکثر رفاه ممکن را به‌گونه‌ای عادلانه و متوازن برای شهروندان تامین کند. ابزار ایجاد و محل وقوع این تعامل

سازنده و هم‌افزا میان دو سطح داخل و خارج، سیاست خارجی توسعه‌محوری است که اساساً بر مبنای نیازها و ملزومات توسعه و تلاش برای تامین آنها طراحی شده باشد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی

- ۱- تاجیک، محمد رضا (۱۳۸۳)، سیاست خارجی؛ عرصه فقدان تصمیم و تدبیر، تهران: مرکز بررسی‌های استراتژیک.
- ۲- حقیقت، سید صادق (۱۳۷۶)، مسؤلیت‌های فراملی در سیاست خارجی دولت اسلامی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۳- خانگی، رامین، (پاییز و زمستان ۱۳۸۱)، "جهانی شدن، این جهانی یا آن جهانی؟!،" کتاب نقد.
- ۴- رمضان، روح الله (۱۳۸۰)، چهارچوبی تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- ۵- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۴)، عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- ۶- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۸۴)، ایران و جهانی شدن: چالش‌ها و راه‌حل‌ها، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۷- سیاست خارجی و روابط بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی (س)، (۱۳۸۱)، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- ۸- سیف‌زاده، سید حسین، (۱۳۸۴)، سیاست خارجی ایران، تهران: نشر میزان.
- ۹- سیف‌زاده، سید حسین، (۱۳۷۲)، نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، تهران: نشر سفیر.
- ۱۰- طباطبایی، علامه محمد حسین، (بی تا)، تفسیر المیزان، جلد هفتم (از دوره ۴۰ جلدی)، ترجمه محمد رضا صالحی کرمانی، قم: دارالعلم، چاپ دوم.
- ۱۱- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، (۱۳۷۲) تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۲- قورچی، مرتضی، (پاییز ۱۳۸۵)، "فضای جریان‌ها و شکل‌گیری بنیادگرایی در شرق آفریقا"، راهبرد.
- ۱۳- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۰)، اقتصاد، جامعه و فرهنگ در عصر اطلاعات، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز، انتشارات طرح نو.
- ۱۴- محمدی، منوچهر، (۱۳۸۲)، استراتژی نظامی آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر، تهران: سروش با همکاری بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب شناسی.
- ۱۵- محمدی، منوچهر، (۱۳۷۷)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ اصول و مسائل، تهران: نشر دادگستر.
- ۱۶- منصور، جواد، (۱۳۷۸)، شناخت استکبار جهانی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۷- منصور، جواد، (۱۳۷۴)، جنگ فرهنگی علیه انقلاب اسلامی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

ب. خارجی:

- 1- George, Susan, (March 1990) "A Short History of Neoliberalism", **Global Policy Forum**.
- 2- Krugman, Paul, (1987), "Is Free Trade Passe?" **Journal of Economic Perspectives**, 1(2).
- 3- Onuf, Nicholas., (2002), "Worlds of Our Making", in D. Puchala, ed, **Visions of International Relation; Assessing an Academic Field**, Columbia: University of Western Carolina Press.
- 4- Paine, Lewis, <http://home.comcast.net/~lewispaine/nelib.htm>
- 5- Rosecrance, Richard, (1999), **The Rise of Virtual State: Wealth and Power in the Coming Century**, New York: Basic Book.
- 6- Taylor, Peter J. (2004), **World City Network: A Global Urban Analysis**, London: Routledge.
- 7- Taylor, Peter J. (2000), "World Cities and Territorial States under Conditions of Contemporary Globalization" **Political Geography**. No. 19.
- 8- Wendt, Alexander, (1999), **Social Theory of International Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.
- 9- Wendt, Alexander., (1995), "Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics", in James Der Derian, ed, **International Theory; Critical Investigations**, London: Macmillan Press Ltd.